

اهالی محله هنرستان
خاطره گویی های مادر
شهید حمید میری را
دوست دارند

قصه های مامان گلی



اشعار حافظ به خط استاد اسماعیلی

اگر قرار به تخریب بود، چرا ساختند؟

یک نیمروز با جانباز و سرهنگ بازنشسته نیروی زمینی ارتش که ۹ سال اسیر بود

هنوز در اسارتِ پسر لرزده های روزهای اسارت هستم

۵۰۴





آزیتاحسین زاده عطار پنجشنبه دو هفته پیش، شهروندی از اهالی خیابان شهید حریری تماس گرفت و با صدایی مضطرب به خبرنگار شهرآرا محله خبر داد: «هنوز ۱۰ ماه از افتتاح زمین ورزشی فنی کشی شهید حریری نگذشته که افرادی آمده اند بادیستگاه فرزند فنی ها را خراب کنند. می گویند این زمین متعلق به اداره راه و شهرسازی است و قرار است اینجا پروژه نهضت ملی مسکن اجرا شود. اهالی مدعی اند وقتی اوایل سال گذشته این زمین ورزشی در محله رازی افتتاح شد، شهردار سابق و رئیس اداره فرهنگی وقت، شفاهی گفته بودند که این زمین به مدت حداقل پنج سال در اختیار مردم است؛ از زمین مدتی برای ورزش و چندی بعد به عنوان دوشنبه بازار استفاده می شد. در جریان پیگیری این پیام مردمی، متوجه شدیم این اتفاق برای زمین ورزشی فنی کشی نبش خیابان استاد یوسفی ۱۲ در محله شاهد هم رخ داده است و اهالی این محله هم از این اقدام ناگهانی متضرر شده اند.

گلایه های شهروندان در مواجهه با
موضوع تخریب ۲ زمین ورزشی در قاسم آباد

اگر قرار به تخریب بود چرا ساختند؟



زمین ورزشی خیابان استاد یوسفی قبل از تخریب



زمین ورزشی خیابان استاد یوسفی بعد از تخریب

● امیدواریم که نقطه امید محله مان را پس بگیرند

فردای شبی که فنی کشی ورزشی خیابان استاد یوسفی ۱۲ جمع شد، آمدند تا فنی کشی زمین ورزشی شهید حریری را هم که دوشنبه بازار محله شهرک رازی است، جمع کنند. محمد حسین غوثی، عضو شورای اجتماعی محله رازی و رئیس هیئت قهرمانی هاشم (ع) مسجد حضرت ابوالفضل (ع)، می گوید: اهالی محله اینجا جمع شده بودند تا نگذارند این پاتوق را از ما بگیرند اما مسئولانی که برای تخریب فنی کشی آمده بودند، می گفتند دیر یا زود این فنی کشی باید جمع شود و قصد دارند در مدت یک ماه در این زمین، ساخت پروژه ای را آغاز کنند.

او ادامه می دهد: آن ها به ما برای دو روز زمان دادند که پیگیری هایمان را انجام دهیم و ما سراغ ارگان های بسیاری رفتیم که آن ها را از این کار منصرف کنیم، ارگان هایی مانند استانداری، فرمانداری، شورای شهر و شهرداری و سازمان راه و شهرسازی در جریان این موضوع قرار گرفتند و امید داریم که متقاعد شوند که نقطه امید محله مان را پس بگیرند. مجتبی ایزدی توضیح می دهد: امنیت و روشنایی با این فنی کشی ورزشی به محله مان آمد و اینجا نقطه امیدی برای رهایی از تاریکی شب ها، کارتن خوابی و کیف قاپی ها شد. بازارچه محله و کسب و کار زنان سرپرست خانوار از همین زمین برپا و هفته ای چند بار مسابقات ورزشی دانش آموزان و همه مراسم مذهبی و جشن ها در همین فنی کشی برگزار می شود.



● حاصل ۲ سال تلاشمان، در عرض چند ساعت گرفته شد

یکی از شب های هفته گذشته شهروندان محله شاهد متوجه شده اند که فنی کشی زمین ورزشی خیابان استاد یوسفی ۱۲ نیست. عده ای از فعالان فرهنگی محله تصور می کنند فنی کشی به سرقت رفته است، اما وقتی از همسایگان زمین پرس و جوی کنند، متوجه می شوند جرقه ای آمده و فنی کش ها و پروژه کتور های زمین را جمع کرده است. ابوالفضل داورزنی، از اهالی محله، می گوید: فنی کشی که پس از دو سال پیگیری اعضای شورای اجتماعی محله شاهد و بقیه مردم، با هزینه کرد ۲ میلیارد تومان در استاد یوسفی ۱۲ افتتاح شد جمع شده است، آن هم در حالی که هنوز عمر آن به یک سال نرسیده است.

این زمین پاتوق فوتبالی ها، ورزشی ها و تیم های محلی قاسم آباد و الهیه و دیگر محله های مشهد شده بود و نواقصی مانند خط کشی داشت که اهالی پیگیر رفع آن بودند.

بی بی زینت زنده باد که فعال فرهنگی این محله است، می گوید: اگر همان زمان جمع آوری فنی کش متوجه می شدیم، حتما ورزشکاران محله مانع از این کار می شدند.

داورزنی در ادامه صحبت های او می گوید:

طبق پیگیری ها ظاهر زمین متعلق به اداره راه و شهرسازی بوده و برای طرح نهضت ملی مسکن به آستان قدس فروخته شده است. این کار به اعتماد مردم بسیار لطمه می زند. علی نکو، از دیگر اهالی محله شاهد، می گوید: می توانستند اعلام های لازم را قبل از تصمیم به ساخت بگیرند.

● حق ما این است که زمینمان در اختیار خودمان باشد

معاون املاک و حقوقی اداره کل راه و شهرسازی خراسان رضوی می گوید: ما از اینکه به اقتصادی فعالیت های فرهنگی و ورزشی شهروندان لطمه بخورد، واقعا ناراحت می شویم اما کسی برای فنی کشی و اجرای پروژه در ملک ما اجازه ای از ما کسب نکرده و این حق ماست که زمینمان در اختیار خودمان باشد.

علی اصغر استیری در ادامه می افزاید: از همان ابتدا شهرداری برای اجرای این پروژه باید با ما تفاهم نامه امضای کرد. اما تاکنون که با شما صحبت می کنم، هنوز توافقاتی بین ما صورت نگرفته است. ما آمادگی داریم که با مدیران شهرداری در این خصوص گفت و گو کنیم. شهرآرا محله منطقه ۱۰ و ۹ این آمادگی را دارد که میزبان نشست مشترکی با حضور مدیران شهرداری و اداره کل راه و شهرسازی استان خراسان رضوی باشد تا این معضل به نفع اهالی قاسم آباد پایان یابد.

● وقتی مالک زمینش را می خواهد، باید به او تحویل دهیم

معاون فرهنگی اجتماعی شهرداری منطقه ۱۰ می گوید: بر اساس ماده ۱۱۰ قانون، شهرداری موظف است بناهای بایری را که در محدوده شهر قرار گرفته، پس از صدور اخطار و ابلاغ قانون به مالک و در صورت مراجعه نکردن مالک در زمان مقرر، دیوار کشی کند و تا مشخص نشدن تکلیف زمین می تواند در آن پروژه های عام المنفعه مانند زمین ورزشی فنی کشی، فضای سبز و... اجرا کند و زمانی که مالک برای زمینش اقدام کند، زمین او را پس دهد.

عقیل قدرتی با اشاره به اینکه این کار قانونی است، توضیح می دهد: در این زمین ها میلیاردها هزینه کردیم و فنی کشی ساختیم تا اهالی بتوانند تازمانی که مالک سراغ زمینش نیامده است، از این زمین ها بهره ببرند.

منطقه ۹

جلوه گری نقاشی خلاقانه در بوستان ها

فعالیت های بهاری شهرداری منطقه ۹ پس از نوروز هم ادامه دارد و بیش از هفتاد نقاشی خلاقانه در بوستان های منطقه اجرا شد. در حال حاضر، نقاشی هایی با موضوعات مختلف از جمله هنر و مفاخر شاهنامه و طبیعت در کوه پارک، سنجاب و طولی سه بعدی در بوستان وکیل آباد، دریا، ماهی و نهنگ در بوستان لاله، همچنان نقش بهاری را بر بوستان های منطقه نشانده است. /



ترمیم و تعویض جداول فرسوده

در هفته اخیر، عملیات ترمیم و تعویض جداول فرسوده در معابر و خیابان های شهید صامی، دقیقی، گل دیس، فرشته، بزرگراه شهید کلانتری و انتهای بولوار وکیل آباد (وکیل آباد ۷۲) به متر اژ ۳ هزار و ۱۵۰ متر طول انجام شده است، هدف از اجرای این پروژه ایجاد جلوه و منظر مناسب در طول مسیرها و شریان های اصلی است که بیشتر در دید اهالی است. /

روکش آسفالت در بزرگراه شهید کلانتری

پروژه ۶۵۰ متر طول جدول گذاری در حاشیه بزرگراه شهید کلانتری و ۷۵۰ متر مربع روکش آسفالت به بهره برداری رسید. مناسب سازی معابر، سرپوشیده کردن کانال جمع آوری آب های سطحی در بزرگراه شهید کلانتری، بهسازی جداول حاشیه خیابان های شهر و تسهیل در تردد و عبور و مرور برای شهروندان از جمله اهداف اجرای این طرح است. /

منطقه ۱۰

بخشی از گام های فرهنگی خانواده محور در منطقه ۱۰
۲۱ مسجد نونوار و تجهیز می شود

معاون فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه ۱۰ از بهبود و تجهیز ۲۱ مسجد با اعتبار ۲۲۰ میلیارد ریال در منطقه خبر داد. عقیل قدرتی با اعلام این خبر، مساجد را مهم ترین سرمایه هویت بخش فرهنگی و پایگاه اصلی طرح محله محوری در جامعه دانست و افزود: شهرداری منطقه ۱۰ در راستای تحقق اهداف خود در حوزه های فرهنگی و اجتماعی، ارائه خدمات مطلوب تر به شهروندان و تلاش به منظور زیباسازی مساجد، در حال بهبود و تجهیز ۲۱ مسجد است. او یادآور شد: کمک به رفع مسائل و مشکلات مساجد در نهایت کمک می کند تا این مکان ها روند فعالیت های اجتماعی و همچنین برنامه های خانواده محوری خود را تسهیل بخشند و در عین حال تشویقی برای حضور بیشتر نوجوانان و جوانان در مساجد باشد.

از بازسازی بنا تا تجهیز آبدارخانه

معاون فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه ۱۰ از اختصاص بیش از ۲۲۰ میلیارد ریال به منظور تجهیز و تعمیر مساجد طی سال جاری خبر داد و گفت: شهرداری منطقه ۱۰ علاوه بر تهیه اقلام مورد نیاز مساجد، اقداماتی نظیر لوله کشی، ایزوگام، بازسازی بنا، موزاییک فرش صحن مساجد، بهسازی نما، احداث کانون فرهنگی، تعمیر و تجهیز سرویس بهداشتی، احداث و تجهیز کتابخانه و تجهیز کفشداری رادر دستور کار دارد و این کمک ها برای ۲۱ مسجد منطقه در حال انجام است. قدرتی افزود: هر چند ورزش برای همه آحاد جامعه ضروری و مهم است، این موضوع برای بانوان به دلیل نقش های مختلفی که در جامعه و خانواده ایفا می کنند، اهمیت بیشتری پیدا می کند؛ بر این اساس در راستای افزایش میزان مشارکت بانوان در ورزش، اقدامات مناسبی در مساجد منطقه از جمله برپایی ۱۸۷۰ جلسه کلاس ورزشی صبحگاهی و مسابقات بومی محلی صورت گرفته است. /

در سال گذشته هزار و ۶۰۰ واحد مسکونی نایمن در منطقه ۹ پلمب شد

پیشگیری از تبعات ساخت و ساز غیر مجاز



رضا ریاحی ادر یکی دو سال اخیر و با افزایش قیمت ملک و اجاره بهای منازل، خیلی از مردم به تکاپو افتاده اند تا به هر قیمتی صاحب خانه شوند. عده ای سودجو هم در این میان با ساخت و ساز های غیر مجاز و نایمن، از آب گل آلود آشفته بازار مسکن ماهی می گیرند و مشکلات بسیاری برای شهرداری ها به وجود می آورند. تبعات اجتماعی و اقتصادی ناشی از اجرای حکم های تخریب، ارائه نشدن خدمات برای جمعیت ساکن در این ساختمان های غیر مجاز و نبود امکان امداد رسانی در مواقع بحرانی، نمونه این مشکلات

است. در این شرایط شهردار منطقه ۹ از پلمب بیش از ۱۶۰۰ واحد مسکونی غیر مجاز در ساخت و ساز های منطقه ۹ طی یک سال گذشته خبر داد. سعید حسینیقلی زاده مقدم با اعلام این خبر می گوید: جلوگیری از ساخت و ساز های غیر مجاز از اولویت های شهرداری منطقه ۹ به حساب می آید. او در خصوص پلمب های صورت گرفته تصریح می کند: در یک سال گذشته، ۱۸۱۰ تخلف ساختمانی صورت گرفته در منطقه ۹ متوقف شده است. در این بین، برای ۱۶۲۰ واحد مسکونی

وساخت و ساز های غیر مجاز، اخطار به تخلف توسط اداره مهندسی و نظارت بر ساخت و ساز های شهرداری منطقه ۹ صادر شده است و پلمب شده اند. مقدم با اشاره به اجرای احکام کمیسیون ماده صد و اجرای دستورات قضایی می افزاید: در یک سال گذشته، بیش از ۱۲۰۰ واحد مسکونی غیر مجاز با دستور مقام قضایی قلع ینا شده است؛ تخریب و اجرای بند ۱۴ قانون شهرداری و برش اسکلت ساختمان از دیگر احکام صادر شده برای واحدهای متخلف است. شهردار منطقه ۹ در ادامه به برخی از موارد تخلف سازنده ها اشاره

می کند و می گوید: احداث طبقه، پیشروی طولی، پر کردن عقب نشینی و دیوار کشی غیر مجاز به ترتیب بیشترین موارد مربوط به تخلف در ساخت و ساز های غیر مجاز منطقه به حساب می آید. سعید حسینیقلی زاده مقدم در پایان با بیان اینکه بر همه ساخت و ساز هادر محدوده منطقه ۹ به صورت شبانه روزی نظارت می شود، از شهروندان درخواست کرد که در صورت مشاهده هر گونه ساخت و ساز غیر قانونی در محدوده شهرداری منطقه ۹، با شماره ۱۲۴ تماس بگیرند و موارد تخلف را گزارش کنند. /

پرخاشگری ارباب رجوع و دوری از کم حوصلگی باعث اعتماد سازی در شهروندان خواهد شد.

حقوق شهروندی را باید از خودمان شروع کنیم

شهردار منطقه ۱۰ در ادامه این نشست توضیح داد: بادرست اجرا شدن این دستورالعمل و برخورد درست و اخلاق مدارانه همکاران در مناطق که به عنوان ارائه دهنده خدمات مدیریت شهری در صف قرار دارند، می توانیم در راستای کاهش فرایندهای اداری گام برداریم. وحید برجسته نژاد بیان کرد: سیستم شهرداری می تواند با اخذ نقاط مشترک سایر سازمان ها نظیر شرکت های خدماتی، نظام مهندسی، سازمان جهاد کشاورزی، آستان قدس رضوی، اوقاف و در نظر گرفتن آن در دستورالعمل فوق، فرایندها را کاهش و میزان رضایت مردم را افزایش دهد.

او تصریح کرد: خوب است صیانت از حریم امنیت عمومی و رعایت حقوق شهروندی اول بین همکاران داخل سیستم که خود مردم هستند، آغاز شود تا با احترام به آنان، شهروندان نیز تکریم شوند که این مهم به رفتار اخلاق مدارانه و توجه به ارزش های انسانی یک مدیر بستگی دارد.

شهردار منطقه ۱۰ با اشاره به اینکه خواست های اجتماعی جامعه باید مبنای حقوق شهروندی قرار گیرد، افزود: سرانه ها یا فضاهای شهری باید در خدمت نیاز شهروندان باشد؛ همان طور که مدیریت شهری احترام به حقوق شهروندی را در تصویب طرح تفصیلی برقرار کرد.

ریاحی نشست صیانت از حریم امنیت عمومی و حقوق شهروندی شهرداری منطقه ۱۰ با حضور مشاور شهردار و رئیس ستاد صیانت از حریم امنیت عمومی و حقوق شهروندی شهرداری مشهد، دبیر شورای امر به معروف و نهی از منکر شهرداری مشهد و شهردار منطقه ۱۰ برگزار شد.

تشکیل کارگروه تکریم ارباب رجوع در منطقه ۱۰

مشاور شهردار و رئیس ستاد صیانت از حریم امنیت عمومی و حقوق شهروندی شهرداری مشهد در این نشست بیان کرد: با توجه به اهمیت خوش رویی در بین کارکنان، پیشنهاد می کنیم برای تکریم ارباب رجوع در شهرداری منطقه ۱۰ کارگروه تشکیل شود تا کارها درست و دقیق به سرانجام برسد.

هادی حاجی زاده با بیان اینکه در دوره کنونی باید مراجه شهروندان به شهرداری و سامانه های آن به حداقل برسد، افزود: اصلی ترین کار ستاد صیانت از حریم امنیت عمومی و حقوق شهروندی، تسهیل فرایندها به منظور بهره گیری آسان شهروندان، برگزاری جلسات هم اندیشی با دستگاه های مورد تعامل با شهرداری در راستای انتقال تجربیات و شناسایی نقاط مشترک است.

او تصریح کرد: منشور حقوق شهروندی در دوره پنجم مصوب شده است که با اصلاح و به روز رسانی از سوی شهرداران مناطق امیدواریم منشوری قابل الگو برای کشور باشد. حاجی زاده در پایان گفت: افزایش ارتباط با مردم، حضور بین شهروندان، تحمل تندخویی و

نشست صیانت از حریم امنیت عمومی و حقوق شهروندی در شهرداری منطقه ۱۰ برگزار شد

به ارباب رجوع احترام بگذاریم





منطقه
۹

يك نیم روز با

جانباز و سرهنگ بازنشسته نیروی زمینی ارتش

که ۹ سال اسیر بود

هنوز در اسارتِ پس لرزه های روزهای اسارت هستم

سرهنگ محمدباری، از فرماندهان جبهه و جنگ، از همان روزهای سردی ماه ۶۰ تا ۲۹ مرداد ۶۹ همراه هشت سربازش اسیر شد؛ اسارتی که دردش از دردهای بسیار زمانِ رزمندگی اش و موج انفجارهای مهیب و شیمیایی شدنش در جبهه، چندین برابر تر بود.

سنگر بیرون آمدند که موقعیت را بسنجند. دیدند و نیروی یمنی و سودانی یاد و اسلحه که خشابش آماده شلیک است، روبه رویشان ایستاده اند. سرشان را چرخاندند. غوغایی بود. عراقی ها از همه طرف محاصره شان کرده بودند، بدون هیچ امکاناتی از تیر و نارنجک و گلوله، راهی جز تسلیم نمانده بود.

آزیتا حسین زاده عطار آن روز، بالای شیا کوه در منطقه جنگی گیلانغرب، نه راه پس بود، نه راه پیش. ۹۰ نفر مانده بودند در شیب تند کوه، در سنگری کوچک، که رزمندگان قبلی سهواً آن را کمی غیر تخصصی در خط القعر تدارک دیده بودند. همان جانمایی اشتباه سنگر، هم آن ۹۰ نفر را لوداد. یک لحظه از

شش ماه که می گذرد، جنگ های داخلی راه می افتد. محمد آقا هم داوطلب می شود که به کردستان برود و در جنگ خدمت کند، اما فرماندهان خواهان ماندنش هستند، چون در کارش تروفرزو کار گشته است. «در شیراز مسئول تدارکات و تأمین لباس و غذا و اسلحه بودم و آموزش سرباز ها را هم انجام می دادم، اما گفتم نمی توانم بمانم. دلیل هم این بود که بچه ها اغلب کار کشته نبودند و تعداد شهدا زیاد شده بود.» به گفته محمد آقا کردستان آن زمان با الان فرق داشت. آنجا اصلاً شناسایی دوست و دشمن ممکن نبود و روزهای سختی بود. گاهی سربازت دشمن بود و از مجاهدین و تشخیص این موضوع بسیار سخت بود.

متأسفانه عملیات ناقص اجرا شده بود و باید برای شرکت در آن می رفتیم. غروب که حرکت می کردیم، صبح به تدارکات خط مقدم می رسیدیم. باید دوازده ساعت گاهی پیاده، گاهی با قاطر و گاه سینه خیز می رفتیم تا دشمن که کاملاً به منطقه مسلط بود، ما را نبیند. در همان مسیر، موج انفجار بعضی ها را می گرفت و نمی دانستیم چه کنیم. نه راه پس داشتیم و نه راه پیش. مسیر روی کوه بود و هر که شهید یا مجروح می شد، می چرخید و کل ارتفاع شیا کوه را پایین می رفت و در دره می افتاد. شهدای بسیاری آن پایین روی هم افتاده بودند. هیچ کس آنجانی نمی توانست به مجروحان امداد برساند. دشمن بعد از آن عملیات بیست بار به ما پاتک زد. شیا کوه موقعیت استراتژیکی در آن عملیات داشت و صدام آن قدر عصبانی بود که گفته بود، اگر شده پیرزن های بغداد را هم به میدان جنگ بفرستم، شیا کوه را می گیرم.

● گفتم نمی توانم در شیراز بمانم

محمد آقا حین گفت و گو چند بار محل نشستنش را تغییر می دهد. کمرش از ضربات کابلی که در دوران اسارت خورده و شکنجه های نفس گیر در بسیار دارد، به همین دلیل حوصله چندانی برای گفت و گو ندارد. ترکش هایی که گفته اند در آوردنشان سبب قطع نخاع می شود، مزید بر علت دردهایش است. باری می گوید: در سال ۵۸ ارتش تازه داشت تشکیل می شد و من هم به آن ملحق شدم. برای استخدام در ارتش اول باید به تهران می رفتیم و از آنجا تقسیم می شدیم. من و چند نفر دیگر را به شیراز فرستادند تا در مرکز آموزشی دانش آموزان و دانشجویان که مرکز مجهزی بود، خدمتشان را شروع کنیم.

● نه راه پس داشتیم و نه راه پیش

بعد از کردستان نوبت به خدمت در مناطق جنگی گیلانغرب رسید که منطقه ای کوهستانی است. «رزمنده ها باید در آن مناطق با قاطر تردد می کردند و در برخی قسمت های مسیر که در تیررس دشمن بود، باید مسیری طولانی را سینه خیز می رفتیم.» دستش را برای چند ثانیه روی گوشش می گیرد. گاهی باید سؤالاتم را بلندتر بگویم یا تکرار کنم که صدای وزوز توی گوشش بگذارد حرفم را بشنود. ارتشی محله سرافرازان در ادامه می گوید: پس از شش ماه ماندن در کردستان، داشتیم برنامه های عملیات حصر آبادان، طریق القدس و آزادی بستان را انجام می دادیم و عملیات فتح المبین کم کم داشت تدارک دیده می شد. یک عملیات دیگر هم در گیلانغرب به نام محمد رسول... (ص) شروع شده که

● راه اندازی پیست موانع اردو گاه ۲۱ امام رضا (ع) با شهید شوشتری

سال ۵۸ بود و تازه سپاه داشت تشکیل می شد. محمدباری اصالتاً از روستای بارنیشابور بود و شهید شوشتری از روستای سروایت، که در چند قدمی هم بودند. آشنایی شان از مسجد جامع نیشابور و فراگیری آموزش رزمی و آمادگی جسمانی برای نوجوانان و انجام کارهای جهادی دیگر بود. راه اندازی پیست موانع اردوگاه ۲۱ امام رضا (ع) در باغ رود نیشابور را هم به آن ها و هشت بسیجی دیگر سپرده بودند. محمد آقا خودش تعریف می کند: آن زمان علاوه بر راه اندازی و تجهیز پیست، به سرباز های سپاهی و ارتشی، عبور از موانع، عبور از سیم خاردار و طناب و استخر، کار با اسلحه ۳، پرش از ماشین در مواقع اضطراری جنگ را هم آموزش می دادیم. گاهی هم دانش آموزان راهنمایی و دبیرستان را پس از آموزش برای اردوهای جهادی به روستاهای می بردیم. محمد در آن روزهای نوجوانی اش، هر جا که می گفتند کاری جهادی انجام می شود، می رفت. پیش از انقلاب نیز همین که شنیده بود جای رژیم شاهنشاهی، نظامی می آید که اسلامی است. در حد توانش پای انقلاب و آرمان هایش ایستاده بود.

● خانوادهم اسیر من شدند

سرهنگ باری تا همین جای گفت و گو چند بار روی زمین و روی صندلی جای نشستنش را تغییر داده است. این باری تابای امانش نمی دهد. بلند می شود و به آشپزخانه می رود و دو استکان چای می ریزد و برمی گردد و این بار روی زمین می نشیند و می گوید: در دوران پیش از اسارت موج انفجار مرا گرفت و چند ترکش سطحی در بدن دارم که چیز مهمی نبود. سختی بار و روزهای اسارت آغاز شد و ۹ سال طول کشید و هنوز هم ادامه دارد. همسر و چهار فرزند پسرم این روزها هنوز در اسارت پس لرزه های آن روزهای اسارت من هستند. می دانم درک شرایط من که هر روز در سرم موج انفجار زبانه می کشد و روز و ممتد گوش به خصوص وقتی سمعک دارم بی تابم می کند، ممکن نیست. حق دارند هر چه بگویند. آن ها هم پاسوز تمام این روزهای سخت من هستند که سی قرص در روز هم دیگر نمی تواند آرام کند.

● ما را زنده می خواستند

دوباره می رود سراغ تعریف کردن از عملیات محمد رسول... (ص). همه در حالی در این عملیات حاضر بودند که می دانستند منطقه از سه طرف در محاصره عراقی هاست. ما برای حفظ شیوا کوه ایرانمان تا آخرین توانمان ایستادگی کردیم. لحظه اسارت، هلیکوپتر فرمانده عراقی که بالای سرمان رسید، نیروهای زمینی عراق گفتند می خواهیم اسرا را زنده بسوزانیم اما فرمانده گفت آن ها را زنده می خواهیم که اسیر باشند و نشانه قدرت مانسبت به ایران. برای بار چندم صدایش کند و کش دار می شود و می گوید: این صدا هم از سوغاتی های جنگ است. ادامه می دهد: هیچ وقت در مسیری که انتخاب کردم، تردید نکردم. هیچ وقت نگفتم چرا هر روز بین مرگ و زندگی دست و پامی زنم. اما در کشیدن همسر و فرزندانم خیلی بیشتر از آن شکنجه ها اذیت می کند.

● عاشورای سال ۶۰ و شکنجه های عجیب و غریب

عاشورای سال ۶۰ محمد باری در اردوگاه الانبار اسیر بود. آن روز و شکنجه های پیاپی و عجیب و غریبش را هیچ وقت از یاد نمی برد. حین صحبت گوشش چند بار می گیرد و صدایش دوباره آهسته می شود. «به ما آمپولی زدند که نتوانیم دستمان را بالا بیاوریم و سینه بزنیم. بعد هم رفتند سراغ بچه های قطع نخاعی و مجروحانی که در طبقه پایین مستقر بودند تا آن ها را بزنند. ما چون سالم تر بودیم، تکبیر گفتیم تا سراغ مایا بیايند و دست از سر آن ها بردارند. فردا صبح ریختند در اردوگاه و ما را بردند و سه چهار نفری آن قدر زدند مان که ناخن های پاهایمان ریخت.»

مدتی مکث می کند و می گوید: چه بگویم و از کجا بگویم! چه کسی ۹ سال سرپا دستشویی کردن، ۹ سال یخ شکستن در سرما برای نوشیدن آب، ۹ سال



با دوسه قاشق غذا آن هم در یک وعده ظهر سر کردن را تجربه کرده است که در کی از شرایط ما داشته باشد؟

صدایش حزن بدی می گیرد و می لرزد: یکی از اسرا بعد از شکنجه انگشتش کبود بود. دکتر ناچار بود بدون بیهوشی انگشت کبود شده را قطع کند و محل برش ها را با سوزن خیاطی بدوزد، فقط برای اینکه مجروح را به بیمارستان نبرند. چون اگر می رفت، دستی را که فقط انگشتش کبود بود، از بازو قطع می کردند.

در دوران اسارت، رادیویی داشتند که قایش را سوزانده و در پلاستیک مخزن سرم مخفی کرده بودند تا خبرهای آزادی را داشته باشند و در زمان های بسیار محدود می توانستند به اخبار آن گوش دهند. در همه آن روزها از آوازه محمد باری گاهی کارگردان تئاتر می شد، گاهی مداح اهل بیت (ع) و گاهی برای اسرافیل نامۀ تعریف می کرد که آن ساعت های پر در آسان تر بگذرانند.



● ۱۰ سال خدمت افتخاری حرم

تا پنج سال در اسارت مفقود الاثر بود و هیچ کس از او خبری نداشت. وقتی صلیب سرخ آن ها را دید، تازه خبر زنده بودنشان پخش شد. محمد آقامی گوید: من آن موقع ازدواج نکرده بودم و دو ماه پس از بازگشت به ایران به اصرار پدرم ازدواج کردم. همسر، ناهید توانمند، تا امروز تمام هست و نیستش را پای در درونج روحی و جسمی من و موفقیت فرزندانم گذاشته است. تا دو سال به خدمت نرفتم. بعد از آن، سال ۷۱ در پشتیبانی ارتش منطقه ۵ خدمت را دوباره شروع کردم. سال ۹۰ جزو خادم های افتخاری کشیک هشتم حرم شدم و تا ۱۰ سال هم خدمت افتخاری در حرم را داشتم. آن سال ها ما آزادۀ هایک جور سوختیم و فرزندانمان در این سال ها طوری دیگر می سوزند. بعد از ازدواج از چهار فرزندم، پسر ارشدم بدون سهمیه در هواپیمایی قبول شد و بدون اینکه مصاحبه بگیرند، رش کردند در حالی که خداترس بود و دین دار و متخصص. بعد ناچار شد در ایتالیا دوباره ارشد انرژی بخواند، بلکه دور از وطنی که بسیار دوستش دارد، کاری پیدا کند. پسرهای دیگر هم با اینکه با استعدادند، وضعیتشان همین است، نه شغل پر درآمدی دارند و نه زندگی شان سامان گرفته است.

وقت نماز مغرب است. آستین هایش را بالای می زند که وضو تازه کند، مردی که در ده های فراوانش بین او و خدا فاصله ای نینداخته است.

● هیچ برنامه ای برای درمان روح و جسم آزاده ها ندارند

ناهید توانمند همسر آزاده محمد باری است. سکوت و حضور نداشتنش حین گفت و گو معنای زیادی دارد. با اصرار ما حاضر می شود چند کلمه ای صحبت کند. «حرفی برای گفتن ندارم. آزاده ها فقط در دوران اسارت از یادها نرفته بودند، بلکه حالا هم کسی به داد خودشان و خانواده هایشان نمی رسد. من می دانم که رفتارهای همسر برای بیماری هایی است که از جنگ به او رسیده، اما درک این موضوع برای فرزندان جوانم کمی سخت است. هر روز کابوس شکنجه های دوران اسارت همسر و پدر را بر دوش داشتن برای خانواده اسرا ساده نیست. کاش مسئولان هر چند ماه یک بار، برنامه های سفر و اردو برای اسرا و زنده ها برگزار می کردند تا هم خود آن ها و هم خانواده هایشان برای چند روزی هم شده از این حس های دردناک و خاطرات زجر آور فاصله بگیرند. همه ما می دانیم دست خودشان نیست، اما گاهی دیگر به هیچ طریقی نمی توان در کنارشان تاب آورد.»



اهالی محله هنرستان

خاطره گویی های مادر شهید حمید میری را دوست دارند

قصه های مامان گلی

● شناسنامه اش را بزرگ تر گرفتیم برای رأی «آری»

یادش نیست حمید چه سالی به دنیا آمده است؛ فقط می داند وقتی انقلاب شده برای شرکت در انتخابات شناسنامه اش را دو سال بزرگ تر کرده تا واجد شرایط رأی «آری» به جمهوری اسلامی باشد. حمید پسریکی یکدانه اش بوده که با چنگ و دندان بزرگش کرده است. آن هم در شهر غریب. سینی قرمز رنگی که دو تا استکان کمر باریک چای و چند شکلات و دو دانه گل مریم خوشبو را توی آن گذاشته است. می آورد و روی میزی که ملحفه گل گلی قدیمی رویش پهن کرده است، می گذارد. اومی گوید: قبل از حمید دو تا پسر سینه پهلوی کردند و مُردند. آن موقع ها امکانات کم بود. من هم سنم کم بود و در مشهد غریب بودم. وقتی حمید به دنیا آمد، خیلی مراقب بودم تا زنده بماند. ملحفه گل دار قدیمی را که زیر سینی چای است، با دست لمس می کند و می گوید: این ملحفه بچگی های حمیدم بود. رویش می انداختم تا سرما نخورد. همیشه یک ترسی توی دلم بود و می گفتم این بچه ام هم می رود. رفت، اما رفتنش خیر بود و برکت، از آن رفتن هایی که همه آرزویش را دارند.

● با چشم به بالا اشاره کرد، یعنی خدا هست

مامان گلی بلند می شود و از روی میزی که تمام یادگاری های پسرش را روی آن چیده است، یک قاب عکس و یک دستخط را می آورد. می گوید: حمیدم این قدر قشنگ بود که همه می گفتند مراقبش باش چشم نخورد. فوتبالیست بود و در استاد یوم سعد آباد فوتبال بازی می کرد. عکسی که در دستش است، لحظه مدال گرفتن حمید را نشان می دهد: «مدالش را ببینید، پسرم قد و بالایش رشید بود و توی فوتبال از همه بهتر می دوید. زیر عکسش نوشته فوتبالیست شهید حمید میری.» با آه و حسرت می گوید: مدالش را با کلی عکس گذاشته بودم توی جعبه شیشه ای بالای مزارش اما دزد برد. عاشقانه های مامان گلی با عکس پسرش اشک آدم را در می آورد. دستخط حمید را می دهد به دستم و می گوید: ببین چقدر در جبهه سرش شلوغ بود. وقتی می خواست برو به او گفتم مادر جان، من و دو تا خواهرت مردی نداریم؛ ما را تنها می گذاری؟ با چشم به بالا اشاره کرد که یعنی خدا هست و من هم دیگر چیزی نگفتم. او عاشق بود، عاشق اسلام و انقلاب و کشورش.

● تنها نامه حمید بعد از شهادتش رسید

نامه را بلند می خوانم: «به نام خداوند در هم کوئنده ستمگران. مادر عزیز، مدتی است که از شما دور شده ام و ناراحت هستم، ولی چه کنم که باید این راه را همگان بروند. مادر جان بچه محل هابرای من نامه نوشته اند و گفته اند ما درت از دوری تو ناراحت است. تو دیگر چرا؟ تو که انقلابی هستی، نباید از دوری فرزندت ناراحت باشی. فقط یک عیب که من داشتم، این بود که کم نامه می نوشتم؛ زیر این جا وقت کم است و ما همیشه در گیر هستیم. در چند روز آینده شما خبر خوشی می شنوی.» ابروهای سیاهش را بالایی اندازد و می گوید: خبر خوش به من رسید؛ قبل از اینکه نامه اش به دستم برسد، خبر شهادتش را آوردند. ۱۱ بهمن سال ۶۱ بود که دو پاسدار آمدند و گفتند پسرت مجروح شده است. گفتم: «چرا نمی گوید شهید شده؟» دویدم و به مادر گفتم: «نه! مبارک باشد حمید ما شهید شده است.» مادرم زد زیر گریه. این تنها نامه حمید بود که آن هم بعد از شهادتش به دستم رسید.

● برای این انقلاب خیلی بهادادیم

صحبت از انقلاب که می شود، چهره خندانش جدی می شود. اومی گوید: در تمام راهپیمایی های انقلاب شرکت می کردم. حمید هم شرکت می کرد. نه اینکه دنبال بقیه راه بیفتد؛ خودش انتخاب کرده بود. یک بار دیدم یک کتاب از منافقین روی میز گذاشته و یک کتاب از امام خمینی (ع). من که انقلابی سرسخت بودم، ناراحت شدم و گفتم این کتاب منافقین را چرا به خانه آورده ای؟ گفت از هر دو جناح آورده ام که بخوانم و بدانم راه درست کدام است؛ بعد هم راه امام را انتخاب کرد. به نظر می رسد در خانواده بخشایشی، شهادت یک امر عادی است. گلی خانم با آرامش می گوید: پسر برادرم، علی اکبر بخشایشی، دامادم بود که شهید شد. پسر بزرگ خواهرم هم طلبه بود که رفت و حتی پیکرش برنگشت. پسر دومش هم پایش را در جبهه از دست داد. ما برای این انقلاب خیلی بهاداده ایم و هنوز هم از آن دفاع می کنیم.



نجمه موسوی کاهانی اوقتی مامان گلی از زیر تابلو هنرستان ۲۳،۲ که اسم حمیدش روی آن نوشته شده است، می گذرد. بلند می گوید: سلام مادر، دارم میروم مسجد. دستی برای حمید تکان می دهد و می رود به سمت مسجد امام علی (ع). بعد از نماز خانم هادوره اش می کنند تا با آن لهجه شیرین شمال خراسانی چند دقیقه ای از خاطرات پسرش بگویند. بعد هم با او و چند تا از همسایه ها راهی خانه اش می شویم، خانه ای که دور تادورش با پارچه های رنگارنگ و ملحفه های قدیمی، گلدان های کوچک و بزرگ و قلمه گیاهان، وسایل قدیمی و عکس های حمید که دور تادور خانه دیده می شود، تزئین شده است. به هر طرف می رود، چشمش به پسرش می افتد و قربان صدقه اش می رود. گلی بخشایشی در همین میان از خاطرات تک پسرش که عمر کوتاهش برای او پر از برکت و خاطره بوده است، تعریف می کند.

با همسایه های مامان گلی



مامان گلی در سفر به کربلا، می گوید: ما افتخار می کنیم که با مادر شهید همسایه هستیم و هر کاری که از ما بخواهد، بدون هیچ بهانه ای برایش انجام می دهیم. هم سفری با

ملیحه صفری، همسایه قدیمی گلی خانم، دست اوزامی فشار دو می گوید: مامان گلی اصلاً درگیر تجملات و مال دنیا نیست. مقداری پول دست مردم دارد، هر کس که قرضش را پس بیاورد، به نفر بعدی قرض می دهد. تا به حال سه زندانی مالی را آزاد کرده است و یک بار هم رفتگر محله مان را که آرزو داشت برود مکه، فرستاد حج. زهرافد مگاهی، یکی از هم سفرهای

او که سرشار از خلوص و ایمان است، برای ماسعادت بوده که امیدواریم دوباره نصیبمان بشود. صد بقیه خانم ظرف اسپند را از آشپزخانه می آورد و دور سر مامان گلی می چرخاند و می گوید: خدا برای ما حفظش کند. با اینکه پایش را عمل کرده است و بدنش خیلی درد دارد، همیشه کارهایش را خودش انجام می دهد و حتی در مسجد کمک می کند. استکان های خالی چای را جمع می کند و گاهی هم می رود کمک خادم مسجد تا آن ها را بشوید. همیشه می گوید: کار عار نیست؛ سربار بودن بد است. ما هم از مامان گلی الگومی گیریم.

هنرمند قدیمی محله آب و برق
در دهه هشتم زندگی هم کتابت می‌کند

اشعار حافظ به خط استاد اسماعیلی



دیدار
آشنا

امید
مجله

گفت و گو با نیایش شیرمحمدی
دارنده مدال طلای آسیایی

کاراته کار کتابخوان

رضایاحی نیایش شیرمحمدی از آن بچه‌های عشق کاراته است که در سیزده سالگی مجموعه‌ای از مدال‌های استانی، کشوری و بین‌المللی دارد. او اواخر سال گذشته به عنوان عضوی از تیم ملی کاراته نوجوانان در مسابقات آسیایی اهواز شرکت کرد و صاحب یک مدال طلا در بخش کاتا و یک مدال نقره در بخش کومیته شد. نیایش حالا اهداف بزرگی در سر دارد، هر چند که درس و مدرسه را هم به صورت جدی دنبال می‌کند و علی‌رغم تمرین‌های مداوم، شاگرد اول کلاس است.

چه شد که از باشگاه ورزشی کاراته سر در آوردی؟

سه سال پیش بود که کاراته را شروع کردم. باشگاه ورزشی کاراته در نزدیکی خانه‌مان است. پدرم گفت اگر خوب درس بخوانی، می‌توانی ورزش را دنبال کنی.

خانواده مخالفتی نداشتند که تورزمی کارشوی؟

نه، اتفاقاً خیلی من را تشویق می‌کنند. بعضی‌ها می‌گویند ورزش رزمی مناسب بانوان نیست، اما من و خانواده‌ام چنین اعتقادی نداریم. تعداد بانوان قهرمان جهان و المپیک در رشته رزمی کم نیست.

پدرت هم ورزش می‌کند؟

بله، پدرم عاشق طبیعت و کوه‌نوردی است، البته همه اعضای خانواده کم‌وبیش کوه‌نوردی و طبیعت گردی می‌کنند.

چه موفقیت‌هایی به دست آورده‌ای؟

در این سه سال ۱۰۰ مدال مختلف از مسابقات استانی و کشوری و بین‌المللی به دست آورده‌ام. مقام اول و دوم و سوم مسابقات استانی در سال گذشته و امسال، مدال طلا بخش کاتا و نقره بخش کومیته مسابقات

نجمه موسوی کاهانی ۹۵ سال که خبر اتمام بزرگ‌ترین و نفیس‌ترین قرآن هنری دست‌نویس جهان را شنیدیم، خیلی از هنرمندان گمان کردند استاد علی اکبر اسماعیلی قوجانی هفتاد ساله آخرین و برترین کارش را انجام داده است و شاید از دنیای هنر فاصله بگیرد. اما او که خوش‌نویسی را فقط یک هنر نمی‌داند و معتقد است خطاطی دنیایی از علم است، قلمش را زمین نگذاشت و همچنان به کتابت ادامه داد. بعد از هشت سال به سراغ این استاد بزرگ هنری رفتیم تا از احوال این روزهایش بشنویم.

● تذهیب را به خاطر هزینه‌هایش کنار گذاشتیم

علی اکبر اسماعیلی قوجانی هنرمند خوش‌نویسی که بیش از سی کتاب دست‌نویس چاپ کرده است و نقوشی که خلق کرده، در تالار آینه مجلس و کتیبه مسجد همامبورگ و درهای صحن حرم امام حسین (ع) و امام رضا (ع) دیده می‌شود، هر روز قلم به دست می‌گیرد و مشق خط می‌کند و اثری جدید به آثارش می‌افزاید. هر کدام از کتاب‌ها و آثارش مانند جوامع الحکم که چاپ دهلی است یک دنیا حرف دارد اما به گفته خودش، قرآن نفیسی که نوشته همه را تحت الشعاع قرار داده است.

این روزها در کارگاه بزرگی که قرآن نفیسش را در آن گذاشته، بسته است و بیشتر وقتش را در اتاق کارش می‌گذراند، بین کتاب‌های شعر و قلم‌های ریز و درشتی که همدم سال‌های عمرش هستند. حافظ دست‌نویس بزرگی را باز می‌کند و می‌گوید: قرار بود بعد از تمام شدن قرآن، بزرگ‌ترین شاهنامه را هم کتابت و تذهیب کنم. اما یک صفحه را که نوشتم، دیدم هزینه‌اش خیلی سنگین است و در توانم نیست. شاهنامه را کنار گذاشتیم و رفتیم سراغ حافظ. فقط خطاطی کردم، بدون تذهیب و آراستن.

کتاب را ورق می‌زند و نقوشی را که با خط در صفحات میانی کتاب جای داده است، نشان می‌دهد و می‌گوید: یک هنرمند هیچ وقت نمی‌تواند ذوق و لطافت را در کارهایش نادیده بگیرد. من هم در میان صفحات حافظ برخی اشعار را با خطوط متفاوت اجرا کردم تا برجذابت کار افزوده شود.

● آثار هم‌نشینی با کتاب

این قدر در میان شعرهای چرخد و با کلمات زندگی می‌کند که ابیات ملکه ذهنش شده است. دست‌نوشته‌ای را نشانم می‌دهد و بلند می‌خواند: نادان‌ترین مردم کسی است که نوشته‌هایش را از مطالب پاوه پر کند.

با تأکید بر محتوای نوشته‌ها ادامه می‌دهد: خیلی از مردم بدون اینکه از هنر خط چیزی بفهمند، کتاب‌های من را می‌خرند؛ دلیلش هم شعرها و متن‌های زیبا و مفید آن است. من زمان می‌گذارم، مطالعه می‌کنم، جملات زیبا را انتخاب می‌کنم و آن‌ها را خطاطی می‌کنم. این کار می‌شود ترکیب علم و هنر. قلم بزرگی را که تقریباً هم قد خودش است، برمی‌دارد و می‌گوید: این قلم، چوب دستی است که با آن به کوه می‌روم. روی آن پر از اشعار پندآموز است تا دیگران هم در مسیر از آن بهره ببرند.

کشوری را که در سال گذشته و مدال طلای بخش کاتا و مدال

نقره کومیته مسابقات آسیایی اهواز در سال گذشته از جمله مقام‌هایی است که تا حالا به دست آورده‌ام. به نظر خودم هنوز اول راه هستم و می‌توانم در آینده عنوان جهانی هم کسب کنم.

غیر از ورزش، اوقات فراغت را چگونه می‌گذرانی؟

سعی می‌کنم زیاد مطالعه کنم به ویژه کتاب‌هایی با موضوع داستان و رمان‌هایی که از نظر خودم برای نوجوان جذاب است. یکی از علائق من، خواندن کتاب برای دوستانم است؛ از اینکه من بخوانم و آن‌ها گوش دهند، احساس خوبی پیدا می‌کنم.

بهترین کتاب‌هایی که خوانده‌ای، چه بوده است؟

بهترین کتابی که خوانده‌ام، «بابالنگ دراز»، «ماهی سیاه کوچولو»، «زنان کوچک» و «شازده کوچولو» است.

بهترین سفری که رفتی به کجا بوده است؟

کربلا، سفر بسیار خاطره‌انگیزی بود.

بهترین دوست چه کسی است؟

نازنین زهرا، خواهرم، بهترین دوست من و همپای کتاب‌خوانی من است.

برای خودت یک آرزو کن.

سلامتی خانواده‌ام و اینکه دوست دارم قهرمان کاراته جهان شوم.

محلات منطقه ۹:

۹. نوفل لوشاتو، رضاشهر، طالقانی، سرافرازان، چهارچشمه، کوثر، هاشمیه، هنرستان، نیروهای، آب و برق، اقبال، زکریا، لادن، شقایق ۱ و شقایق ۲، گلدیس و ولی عصر (ع)

۱۰. رازی، استاد یوسفی، شریعتی، شاهد، لشکر، فرهنگیان، امامیه، رسالت، حجاب، ایثارگران، امام هادی (ع)، خاتم الانبیا (ص) و میثاق

مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
سرپرست: سید سجاد طلوع هاشمی
دبیر شهرآرا محله: فاطمه خلخالی استاد
دبیر شهرآرا محله منطقه ۹ و ۱۰: رضا ریاحی
تلفن شهرآرا محله منطقه ۹: ۳۸۸۳۸۸۵۲
تلفن شهرآرا محله منطقه ۱۰: ۳۶۶۲۹۴۸۰

شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
دفتر منطقه ۹: بولوار وکیل آباد، ابتدای بولوار هاشمیه
دفتر منطقه ۱۰: نبش استاد یوسفی ۱۳ فرهنگسرای خانواده
سایت مشهدچهره: mashhadchehreh.shahrarnews.ir
دریافت نسخه الکترونیک شهرآرا محله از: shahrarnews.ir

منطقه
۹

جشن عبادت برای دختران «پاسداران آسمان»

نجمه موسوی کاهانی | دورهمی های دوران مدرسه، جزو بهترین خاطرات تحصیل همه ماست؛ دقایقی که بیرون از چهار چوب کتاب و کلاس، باهم سالنمان خوش گذرانیم. مسئولان مدرسه دولتی «پاسداران آسمان» در خیابان شهید برکپور محله نیرو هوایی در کنار مادران دختران کلاس سوم، برنامه ای برای روزه اولی ها ترتیب دادند و در روز عید فطر آن ها را دور هم جمع کردند تا با یک افطاری به یاد ماندنی خاطره این ماه رمضان را در ذهن دختران ماندگار کنند.



عکس: مهدیه غفوریان / شهرآرا



فاطمه آخوندی مسئول بسیج مسجد محله است. خودش پنج سال ابتدایی را در این مدرسه گذرانده و حس خوب جشن های کودکی را از یاد نبرده است. او می گوید: چند نفر از مادران به دفتر بسیج مراجعه کردند و گفتند می خواهیم برای روزه اولی ها افطاری برگزار کنیم و نیاز به حمایت داریم. ما هم از شهرداری، بسیج و چند نفر از خیران محل کمک گرفتیم تا خاطره اولین سال روزه گرفتن برای این دختران به شیرینی بماند.



لیلی جعفری که بعد از دو سال مدیریت مدرسه، آخرین سال خدمتش را می گذراند، می گوید: ما از هر پیشنهادی که برای کار گروهی بچه ها باشد و مشارکت خانواده ها را هم به همراه داشته باشد، استقبال می کنیم. وقتی چند نفر از انجمن اولیا و مربیان پیشنهاد کردند برای روزه اولی ما مراسم افطار برگزار کنیم، خوشحال شدم و از همکارانم خواستم در این کار مشارکت کنند.

از ۱۵۰ دانش آموز کلاس سوم این مدرسه ۱۳۰ نفر در این دورهمی شرکت کرده اند. آوینا اقدسی و آدرینا مهلوجی بی صبرانه منتظرند تا لحظه افطار فرا برسد. آدرینا گوید: من و دوستانم همه روزه هایمان را گرفته ایم. یک ماه قبل از ماه رمضان، دوشنبه ها و پنجشنبه ها روزه می گرفتیم تا عادت کنیم. او که چشمش به شربت هایی است که در سفره افطار چیده شده است، ادامه می دهد: فقط بعضی وقت ها تشنه می شدیم که برای جایزه، موقع افطار شربت خاکشیر می خوردیم.

نقش مادرها در تهیه این افطاری خیلی پررنگ است. حمیده حسین زاده و بهاره مجردی دخترانشان در کلاس سوم همین مدرسه درس می خوانند. حسین زاده همان طور که نان های سنتی بسته بندی شده را در کنار بسته های افطار بچه های چیند، می گوید: غیر از غذا که با گرفتن مبلغی از طرف بسیج و شهرداری و چند خیر تهیه شد، مادرها هم حلوا و شله زرد و دسرهای رنگارنگ برای بچه ها تهیه کردند.



یکی از بخش های جذاب این برنامه برای روزه اولی ها سخنرانی علیرضا دلبری (راوی جنگ) است که زبان کودکان را خوب می داند. او می گوید: جنگ مایک مجموعه است که هر چه بخواهیم از آن برمی داریم؛ فقط نحوه بیانش برای سنین مختلف متفاوت است. ما از خود بچه ها مشارکت می گیریم که خسته نشوند، نسل امروز سؤال هم زیاد دارند.